

پژوهشی در دستگاه فلسفی و تربیتی دیوئی

« در بهار گذشته جان دیوئی (۱) فیلسوف آمریکایی در
 «گذشت. محتملانام از نزد معلمان ایران آشناست، زیرا»
 «تا کنون برخی از آثارش ترجمه شده و برخی دیگر مورد»
 «تفسیر و نقادی قرار گرفته است. با اینهمه چنانکه باید»
 «و شاید روش و هدف و همچنین کمی و کاستی دستگاه»
 «فلسفی و تربیتی او شناخته نشده است.»
 «در این مقاله و مقالاتی که در پی آن خواهد آمد، بقصد»
 «تعیین ارزش دستگاه فلسفی جان دیوئی، آراء وی»
 «مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد و ریشه‌های اجتماعی»
 «آنها جستجو میشود.»

۴۴

میدانیم که دستگاه فلسفی دیوئی بفسفه «آدم معمولی» شهرت یافته و وجهی از
 فلسفه اصالت مصلحت یا پراگماتیسم (۲) و فلسفه ابزاری با انسترومانتالیسم (۳) است و
 جنبه تربیتی آن دبستان «آموزش و پرورش مترقی» خوانده میشود.
 پراگماتیسم که یکی از «ایسم» های اصیل آمریکای قرن بیستم است، بوسیله
 پیرس (۴) پدید آمد. وی میگفت که نباید بیهوده مانند گذشتگان در پی نایافتنی بگردیم
 و حقیقت مطلق و ذوات مجرد را جوئیم. برای اینکه حقیقت امور و اشیاء بی بریم، باید
 تنها در این باب تحقیق کنیم که فلان شیئی یا امر چه نتیجه عملی و تأثیری برای ما دارد.
 نظر پیرس را ویلیام جیمز (۵) توسعه داد. بعقیده او هر چه در اندرون یا در پیرامون ما
 میگذرد، اگر در زندگی ما ماعلا سودی داشته باشد، «حقیقت» دارد. فکر و خیالی که در
 خاطر ما خطور کند، خواه در جهان بیرونی واقعیتی داشته باشد، یا نداشته باشد اگر در عمل
 دردی را دواند، عاری از «حقیقت» است. «هر تصویری تا آن زمان که اعتقاد بآن برای
 زندگی ما متضمن سودی باشد، «حقیقتی» است.» بنا بر این فلسفه وسیله شناسایی ذات آدم
 و عالم نیست، بلکه ابزاریست برای تشخیص اشیاء و اموری که برای ما سود و فایده‌ای دارند.

۱ - John Dewey ۲ - Pragmatism

۳ - Instrumentalism

۴ - C.S. Pirce

۵ - William James

شیلر (۱) و دیوئی پیشوایان معاصر این دستگاهند و پوشیده نماند که براگماتیسیم گرچه بانام پیرس مرادف است، باز بسیار کهنه است و از فیلسوفان شکاک یونان قدیم نیز اینگونه اندیشه‌ها تراویده و از اینروست که شیلر خود را شاگرد خلف پروتاگوراس (۲) میخواند.

دیوئی با زبانی «علمی» ترازاسلاف خود میگوید که انسان در جریان حیات باید عملاً در جهان پیرامن خود دخل و تصرف کند و امور اشیاء را بفتح خود بکار برد. ملاک حقیقت، سود و توفیق عملی است. هدف همه فعالیت‌های انسانی و از آنجمله آموزش و پرورش نیز همین است. آموزش و پرورش وجهی است از زندگی‌گانی و باید همسان زندگی‌گانی و عملی باشد و بی آنکه از مقتضیات حیات کودک و بالغ غافل شود، آنها را برای غلبه بردشواریهای طبیعی و اجتماعی مجرب و مهیا سازد. هدف مربی هوشمند «آموزش و پرورش برای زیستن» و روش او «آموزش و پرورش بوسیله عمل کردن» است.

۱- فرد و جامعه - برای استنباط آراء دیوئی و هر آدم دیگری بساید بزمینه اجتماعی او نظر داشت، زیرا اندیشه انسانی نه از آسمان میاید و نه «عصاره» مغز است: اندیشه محصول برخورد های بیشمار ارگانیک انسانی و محیط اجتماعی است.

جان دیوئی، پیامبری که بخیال خود بشارتی برای بشر آورده است، البته از تأثیر رویدادهای جهانی بر کنارت نیست. عصر او عصر حوادث عظیم تاریخی است: جنگ جهانی نخست، تأسیس رژیم شوروی، بحران ۱۹۲۹، هجوم ژاپن به منچوری و چین، حمله ایتالیا به حبشه، جنگ اسپانی، یورش آلمان به چکوسلواکی، سقوط جامعه ملل، جنگ دوم جهانی، شکست فاشیسم، تشکیل سازمان ملل متفق، بروز اختلافات سیاسی و بحرانهای پس از جنگ.. جان دیوئی در عمر نود و سه ساله خود همه اینها را دریافت. مخصوصاً آشوبی که در ربع قرن بیستم در همه جهان در گرفت و بن بست هائی که در طرق زندگی آمریکائی پیداشد، سخت دیوئی را بتکاپو انداخت. برای کشودن بن بست‌ها کوشید، ولی پیراهه افتاد. تضاد های سخت اجتماعی در ذهن او منعکس شد.

امواج بحرانی که اروپای پس از جنگ را در میان گرفته بود، در ۱۹۳۰ با تازونی رسید. نزدیک شش میلیون تن بیکار و بی نان شدند. دیوئی از این بحران تکان خورد ناقوس مرگ اقتصاد آزاد خودجوئی و خودخواهی و فرد پرستی قرن نوزدهم را شنید. بچاره جوئی پرداخت. فرد پرستی (۳) کهن را تحمل ناپذیر و پرخلل یافت. اعلام داشت که مقتضیات اقتصادی نو با فرد پرستی ریشه داری که در دین و علم و اخلاق و همه چیز رخنه کرده است، سازگار نیست میگفت فرد پرستی که بنسال گرچه بزودی و آسانی دست از جامعه بر نخواهد داشت، باز سرانجام از میانه بر خواهد خاست: «ما بسوی نوعی سوسیالیسم رهسپاریم. هر نامی میخواهید بر آن بگذارید. چون تحقق یافت، فرقی نمی کند که نامش چه باشد.» (۴)

با اینهمه دیوئی تحولات اجتماعی را جبری و پرهیز ناپذیر نمیداند. این آغاز تضاد

های فکری اوست. از یکسو پیشگویی های علمی قائلین بجز تاریخ را صادق مییابد و میگوید «اکنون جبر اقتصادی يك واقعیت است نه يك نظریه.» (۱)

همچنین درباره یکی از پیشروان دبستان جبر تاریخی مینویسد: «اگر روح او بر فراز صحنه امریکا بیرواز درآید. از اینکه ما پیشگویی های او را متحقق ساخته ایم، لذتی مشروع خواهد برد.» (۲) از سوی دیگر نمیخواهد بنظام استوار تاریخ اعتقاد کند. گرچه در نظر بر اگماتستی چون او هر فکر یا عقیده یا پیشگویی که جامعه عمل پوشیده شده، «حقیقت» است، باز وی تحقق پیشگویی های تاریخی را بجیزی نمیگیرد و برای تاریخ نظم و قانونی نمیشناسد.

فردپرستی و خود جوئی دیرین را نمی پذیرد، اما از نظام سوسیالیسم واقعی نیز گریزانست، دم از سوسیالیسم میزند، ولی مایل نیست با تدابیر عملی اجتماعی سوسیالیسم برسد. میکوشد تا خود جوئی نوی را بجای خود جوئی کهن بنشاند. میگوید شرایط و سازمانها و مقتضیات نوی برای پیدایش خود جوئی نوظهور است، ولی خود میخواستند تنها حسن نیت و دانش تحول مطلوب را پدید آورد. فریاد میزند که با خواب و خیال نمی توان دنیا را اصلاح کرد. اما خودش بخواب و خیال فرورفته است. در باب درد های اجتماع داد سخن میدهد، ولی برای درمان بیزی جز مفاهیمی مبهم مانند «هوش اجتماعی» بسا ارزانی نمیدارد. مینویسد: «هوش پس از میلیونها سال در بندری برای خود روشی یافته است.» (۳) اما باید «هوش» را از قیود سود پرستانه آزاد ساخت تا بتواند از عهده وظیفه خطیر خود بر آید، زیرا «هوش اجتماع ۰۰۰۰ نمی تواند در جامعه ای که تمایلات سود پرستانه بر آن حاکم است، ایفای وظیفه کند.» (۴)

از طرفی میگوید حالات همه مشکلات، «هوش اجتماعی» است، از طرف دیگر مینویسد که در جوامع سود پرست کنونی پای «هوش اجتماعی» لنگ است. بنابراین بنظر او وقتی «هوش اجتماعی» جامعه را اصلاح خواهد کرد که جامعه خودش اصلاح شده باشد؛ باری «هوش اجتماعی» باید تعمیم یابد و از آن همه مردم شود. «اگر بطور عمومی بکار رود، ما را از بارهای سنگینی که اصول جزمی و موازین خارجی بر ما تحمیل کرده اند، آزاد خواهد ساخت.» (۵) تعمیم «هوش اجتماعی» هم باید بمدد آموزش و پرورش صورت گیرد. برای این منظور باید سازمانهای نوی بوجود آید. اما سازمانهای نو نباید متمرکز و رسمی باشد، زیرا چنین تشکیلاتی منحل آزادی فرد است.

از گفته دیوئی چنین بر میآید که چون بنظر او سازمانهای متشکل «رسمی» منحل آزادی فرد است، پس باید همان سازمانهای پراکنده کهنه ساخت و آرزوی ولادت «هوش اجتماعی» را بگور برد.

با اینهمه جان دیوئی ادامه میدهد: «هوش اجتماعی» عاقبت همه را، ظالم و مظلوم را

۱- همان کتاب صفحه ۱۱۹ ۲- همان کتاب صفحه ۱۰۲

صفحه ۳۹، Liberalism and Social action' 1935 - ۳
John Dewey's Philosophy نقل از Economic Basis of the New Society - ۴
۱۹۳۹ بر دیری Ratner
۵- Individualism' Old and new

رام خواهد ساخت. پس دزدان و دزد زندگان دور میز گردی خواهند نشست و صلح و سلم جهانگیر خواهد شد. بنا بر این بعقیده او نهضت‌های اجتماعی و سازمان‌های مردم‌آزوبیل اتحادیه کارگری زانداست. کارگر و کارفرما باید گرد هم آیند و درد دل کنند و مشترکاً راه چاره بجویند. فراموش می‌کند که اگر نیروی متشکل کارگران نباشد، اساساً کارفرما کارگر را به حضور خود بار نخواهد داد. مثل خیالیافان گمان دارد که روزی غاصبان مواهب اجتماعی از کرده پشیمان خواهند شد و لبخند زنان میلیونهاى خود را به مردم هبه خواهند کرد، غافل از آنکه بشهادت تاریخ تا ظالم باشدت و خشونت مجازات نشود ظلم از میان نیروود و شورزار باحسن نیت و وعظ و خطا به گلستان نیشود.

دیوئی در همان حال که بفتح نهائی «هوش» دلخوش است، ترس دارد که مبادا تومن بی‌افسار و لگام صنعت بسر کشی ادامه دهد و تکنیک، بجای سود، زبان رساند. از اینرو اظهار می‌کند که باید صنعت و ازیر کنترل و نظارت گرفت. اما چون کنترل و نظارت ممکن است. مانع آزادی و ابتکار فردی شود، از اینرو باید صنعت را زیر کنترل و نظارت نگرفت. هم باید بر صنعت نظارت کرد هم نکرد. دیوئی برای رهایی از این تضاد آشکار راهی مییابد: باید جنبه «خوب» و «بد» صنعت را از هم جدا ساخت. جنبه «خوب» یعنی امر تولید را آزاد گذاشت و جنبه «بد» یعنی امر توزیع را کنترل کرد (۱) دیوئی غافل است که مرحوم دورینک (۲) نیز همین عقیده را داشت و عقیده اش ستخیف و اجرا نشدنی از آب درآمد.

همین دیوئی که از اقتصاد متمرکز بیمناک است، با اعجاب از اولین برنامه پنجساله شوروی یاد می‌کند و آن را چنین می‌ستاید: «آنهاى وا که با نظر بلند خود دریافتند که با نقشه منظم میتوان منابع تکنولوژی را کنترل و راهنمایی کرد و در راه هدفهای برگزیده اجتماعى بکار گمارد (۳)

همین دیوئی که کامیابایهای این رژیم نو پدید آورمستاید، شکایت می‌کند که چرا مدیران این جامعه نخواستند مزاحمین سود پرست و مخالفین اجرای برنامه‌های شکر ف اقتصادى را بمجازات رسانیده‌اند. معتقد است که در تاریخ بشر هیچگاه نقشه‌ای چون برنامه عظیم پنجساله اول اجرا نشده و چنان توفیق عظیمی نیافته است. با این وصف مایل است همچنانکه جمهوری سوسیالیستی باواریا دشمنان خود را آزاد گذاشت تا بر ضد آن توطئه کنند، مجریان برنامه پنجساله نیز کولاک‌های خرابکار را برای خرابکاری آزاد گذارند.

جان دیوئی در همه آثارش دم از «انسان» و «آزادی» و «جامعه» میزند. اما گویی انسان و آزادی و جامعه او مفاهیمی مجرد است و مصداق خارجی ندارد. آنچه در انتقاد فویرباخ (۴) گفته شده است، در باره او نیز صادق است: انسان مورد بحث دیوئی انسان موجود تاریخی نیست، عضو این طبقه یا فلان دوره نیست، موجودیست مجرد و خیالی، چنانکه روزگاری فرنیس بیکن (۵) گفت که باید امپراطوری بشری که تا کنون بر بشر حکومت کرده است، از این پس بر طبیعت حکومت کند. خردمندی در پی این سخن اعلام داشت که حکومت انسان بر اشیاء باید جانشین حکومت انسان بر انسان شود.

۱- Human Nature and Conduct, 1922 صفحه ۲۷۳-۳

۲- Dühring's - Individualism? Old and New, صفحه ۹۵

۳- Feuerbach ۵- Francis Bacon

دیوئی نیز سخن بیکن را نقل میکنند و مانند ویلیم جیمز بر آن میافزاید که وظیفه اصلی فلسفه اینست که «اذهان آدمها را از غرض و تعصب آزاد کند و ادراکی را که انسانها از دنیای پیرامون خود دارند، بسط دهد.» (۱)

بدیهی است که دیوئی به حق سخن بیکن نرسیده و به خطا رفته است. در نظر بیکن جهان را نمیتوان با خیال خام مهیود بخشید و وظیفه فیلسوف، وعظ و تلقین افکار نیست، بلکه چنان دانشمند نامداری دریافت، «تا این زمان فیلسوفان بر راههای گوناگون گوناگون بتفسیر جهان پرداخته اند، اما نکته در اینست که باید جهان را دگرگون سازند.»

صفحه ۳۷ Reconstruction of Philosophy'1920-۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی